

سالارالدوله پس از شکست ساوه با عده‌ای از یارانش راه‌فرار
پیش گرفت و چنان ترسیده بود که جرأت نکرد برای رفع
خستگی در اراک توقف کند و یکسره به طرف بروجرد رفت و
در تحت حمایت رؤسای ایلات لرستان که با او هم قسم شده
بودند قرار گرفت ولی با کوشش بسیار که بکار برد نتوانست دوباره قشون مهمی
جمع‌آوری کند. و چون شنید که پیش از دوهزار نفر سوار بختیاری رهسپار همدان
شده‌اند بی‌نهایت بیمناک شد و راه کرمانشاه را که مرکز ایلات و عشایر غرب بود و
ایل کلهر و سنجایی در آنجا نفوذ و تسلط کامل داشتند پیش گرفت و پس از سه‌شنبه‌روز
راه‌پیمایی روز ۲۶ آذر وارد کرمانشاه شد و در آنجا مستقر گردید سالارالدوله از شکستی
که از قشون ملی خورده بود بی‌نهایت خشمگین بود و بمحض ورود به کرمانشاه عده‌ای
از معاریف مشروطه‌خواه آن دیار را دستگیر و بدار آویخت و به غارت ثروتمندان پرداخت
و بی‌رحمی و شقاوتی که سالارالدوله در کرمانشاه از خود نشان داد شاید در انقلاب
مشروطیت با آن همه قتل و بیدادگری بی‌سابقه بود.

پس از واقعه التیماتوم و حرکت قشون روس به طرف پایتخت
شهر قزوین بصورت یک‌تار دوگاه روس درآمد و هزارها
قشون روس در آنجا سترگز گردید و چون قصد بیرون رفتن
از خاک ایران را نداشتند شروع به ساختمان و سربازخانه‌ها
کردند و در اندک زمانی دستجات را در عمارت سکنی دادند، اردوی نظامی روس در
قزوین چون شمشیر پریگلس بالای سردولت و مردم تهران آویخته بود و هر روز بیم آن
می‌رفت که غفلتاً تهران را اشغال کنند و به استقلال ایران خاتمه بدهند.

وقایع خونین و جانگداز تبریز

روسها بخوبی می‌دانستند که مردم ایران مرعوب شده و از قشون روس وحشت
دارند و دولت ایران هم بزانو درآمده و در مقابل زورگوییهای آنها تاب مذاومت ندارند
و قادر به کمترین کوشش و اقدامی برای نجات آذربایجان که منطقه نفوذ آنها بود
نخواهد بود این است که بدون کوچکترین ملاحظه دست به برقرار کردن حکومت خود-
مختاری در آذربایجان زدند و برای آن که بصورت ظاهر بگویند که اجباراً با شمشیر
آذربایجان را فتح کرده‌اند دست به فجایعی زدند که در تاریخ کمتر دیده و شنیده شده
است.

مردم ستم‌دیده تبریز با رنج بسیار و بردباری زورگوییها و مظالم روسها را تحمل
می‌کردند و چون از نیت حقیقی آنها آگاه بودند سعی می‌کردند که بهانه به‌دست آنان
ندهند ولی روسها از نقشه‌ای که در پیش داشتند دست‌بردار نبودند و به انواع وسایل
کوشش می‌کردند آتش فتنه و فساد را دامن زده و کار را یکسره کنند.

آزادبخواهان ایران در همان زمان سعی کردند که شرح فجایع روسها را در ممالک اروپا منتشر کنند ولی انگلیسها بواسطه اتحادی که با روسها داشتند از انتشار کاسل آن وقایع جلوگیری می کردند و فقط پروفیسور براون ایراندوست و مستشرق معروف موفق شد رساله ای در این باب در لندن منتشر نماید و چند نفر از نمایندگان ایرلند هم در مجلس عوام شمه ای از مظالم روسها در ایران بیان کردند و باری دیگر از تسلیم و تمکین دولت انگلیس در مقابل فجایع روسها انتقاد نمودند ولی این انتقادات و انتشارات کوچکترین تأثیری در نقشه روسها نداشت و آنها بطوری که خواهیم نوشت با تساوت بی نظیری به اجرای نقشه خود مشغول بودند و کوچکترین اعتنایی به احساسات و غمخواری ای که از طرف بعضی ملل آزاد نسبت به ایران می شد نداشتند.

وقایع خونین تبریز هم مثل اغلب حوادث مهم دنیا با صحنه سازی از طرف روسها شروع شد و به ریختن خون پاکترین و آزادیخواهترین فرزندان ایران خاتمه یافت و صفحه خون آلودی در صفحات تاریخ ایران به یادگار گذاشت و تا نامی از ایران ایرانی نژاد در جهان باقی است آن فجایع و بی احترامی که یک دولت مستبد و قندر در حق یک ملت مظلوم باستانی روا داشت از دلها محو نخواهد شد و جراحات وارده از آن التیام نخواهد یافت.

شب ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ پاسی از شب گذشته چند نفر سرباز روس جلو شهربانی رفتند و بعنوان این که می خواهند سیم تلفن را میان باغشمال و قسولخانه روس متصل کنند می خواستند بالای بام بروند یک نفر پاسبان بنام حسین که مشغول قراولی بود به آنها جواب داد که بدون اجازه رئیس شهربانی من مجاز نیستم به شما راه بدهم سربازان روس پس از مختصر گفتگو بازگشتند ولی بعد از یک ساعت به اتفاق یک صاحبمنصب روس و عده ای سرباز مراجعت نمودند.

افسر صاحبمنصب از یکی از سربازها سؤال کرد کدام پاسبان مانع سیم کشی شد سرباز حسین پاسبان را نشان داد و صاحبمنصب روس بدون درنگ او را هدف گلوله قرار داد و از پای درآورد قراول دیگر هم که در همان نزدیکی کشیک می داد مورد حمله سربازها قرار گرفت و کشته شد عده ای پاسبان که در محل مذکور بودند چون بی رحمی و خشونت روسها را دیدند بناچار فرار کردند و صاحبمنصب روس و سربازها هم پس از ساعتی مراجعت نمودند. ولی هنوز هوا روشن نشده بود که چند دسته منظم تشون روس وارد شهر شدند و عمارت عالی قاپورا که مقر حکمران آذربایجان بود محاصره نمودند و دستجاتی به طرف اداره شهربانی و ادارات تابعه ایالتی رفته راه آمد و شد را به مأمورین دولت بستند و از رفت و آمد اشخاص به ادارات مذکور جلوگیری نمودند

سپس دسته‌های پی‌درپی وارد شهر شدند و تحت عنوان خلع اسلحه از مجاهدین نفاذ حساسین شهر را اشغال کردند و خانه امیرحشمت را که سمت ریاست شهرداری را داشت احاطه کردند و چند نفر بیگناه را که از آن حدود عبور می‌کردند هدف گلوله قرار دادند. معتمدالتجار که یکی از اعضای برجسته انجمن ایالتی آذربایجان بود در نامه‌ای که پس از آن حوادث خوئین برای نگارنده فرستاده می‌نویسد صبح همان روز برای نماز برخاسته بودم که از اشغال شهر تبریز از طرف دستجات قشون مسلح روس و قتل و غارت مردم بیگناه آگاه شدم و سر از پد نشناخته لباس پوشیدم و به طرف انجمن روانه شدم کسانی که در راه دیده می‌شدند چون بردمان خواب‌آلود و حیرت زده بودند و با صداهایی که گویی از ته قبر بیرون می‌آید از هم می‌پرسیدند دیگر چه خبر است چه شده چه اتفاقی افتاده.

چند نفر از اعضای انجمن که قبل از من از واقعه آگاه شده بودند در انجمن حضور یافته بودند و سهوت بهم نگاه می‌کردند.

در نیمه شب امیرحشمت که خانه‌اش از طرف سربازهای روس محاصره شده بود بزحمت خود را به ارک دولتی می‌رساند و با نایب‌الایاله شاهزاده امان‌الله میرزا ملاقات می‌کند و پس از گفتگوی بسیار مصلحت می‌بیند که برای جلوگیری از این وضع غیر منتظره با انجمن ایالتی تماس بگیرند و چاره و راهی پیدا کنند ولی حوادث و وقایع حثان بسرعت پیش افتاد که انجمن را در عقب سر خود گذارد.

قشون روس که تقریباً تمام راهها و کوجه‌های شهر را در اختیار داشتند به بهانه خلع اسلحه از کسانی که اسلحه دارند بنای تجاوز را به مردمان بی اسلحه گذاردند و جماعت زیادی را مجروح و مقتول ساختند و جیب و بغل آنها را خالی کردند.

دیری نگذشت که تیراندازی از هر طرف شروع شد و از باغشمال روسها شهر را به توپ بستند.

تفاهت‌الاسلام و اعضای انجمن به خانه شاهزاده امان‌الله میرزا کفیل ایالت رفتند و به مشورت پرداختند و مصلحت دیدند که از طرف کفیل ایالت نامه‌ای به قسول روس و سایر قسولها نوشته شود و از آنها تقاضا شود که از تیراندازی قشون روس جلوگیری نمایند تا به عللی که سبب این اغتشاش و خونریزی شده رسیدگی شود قسول روس با بی‌اعتنایی جواب داده بود که مجاهدین باید خلع سلاح بشوند سایر مأمورین کشورهای بیگانه به تقاضای نایب‌الایاله جواب ندادند.

امیرحشمت نقل می‌کرد که با این که قشون روس با نهایت شدت برای دستگیری من کوشش می‌کردند و خانه‌ام را محاصره کرده بودند در همان نیمه شب بدستگیری چند نفر از آزادیخواهان موفق شدیم که مجاهدینی را که هنوز اسلحه داشتند و متفرق

بودند در کمیسریها متمرکز کنیم و برای دفاع مردم تبریز که بیرحمانه دچار هجوم روسها قرار گرفته بودند به مقابله پردازیم.

چون خود را برای ورود در صحنه جنگ و زدو خورد مجاز نمی دانستیم از نایب الایاله و ثقة الاسلام تکلیف خواستیم و آنها به من جواب دادند که دفاع از جان مسلمانان و ملت در مقابل هجوم دشمن لازم و ضروری است و برطبق همین اجازه به دسته‌هایی که آماده برای جنگ شده و در چند نقطه شهر متمرکز شده بودند دستور دادیم که از هجوم قسئون روس با اسلحه جلوگیری کنند.

کسروی می نویسد ثقة الاسلام و امان الله میرزا در نامه‌ای که به امیرحسنت نوشته وزیر آن را امضاء کرده بودند به او اجازه داده بودند که به جنگ و مقابله با قسئون روس برخیزد ولی نگارنده آنچه سعی کردم چنین نامه‌ای بدست نیاوردم و از حقیقت آن کلاملا مشکوک هستم.

دیری نگذشت که جنگ با سختی در اکثر نقاط شهر میان قسئون روس و مجاهدین در گرفت و شهر بلا دیده تبریز صحنه انقلاب و جنگ خونین گشت در وهله اول قسئون روس به مجاهدین حمله بردند و آنها را عقب راندند و چون از کامیابی خود دلیر شده بودند با بی پروایی بنای پیشرفت و قتل عام را گذاردند ولی ناگهان در محاصره دودسته از مجاهدین قرار گرفتند و چون راه فرار نداشتند به جنگ پرداختند و در نتیجه بیش از نیمی از سربازان روس کشته شدند.

سردسته‌های مجاهدین که در حدود پنجاه نفر مجاهد جنگ دیده و جسور در تحت فرمان خود داشتند چنان تحت تأثیر احساسات قرار گرفته بودند که بدون فکر و اندیشه و عاقبت بینی به طرف روسها هجوم بردند.

مستهدی محمد علی خان که یکی از مشروطه خواهان نامی بود و در جنگهای انقلاب شجاعتها کرده بود با اتباع خود از طرف بازار و آقاخان از لیلوا و حاجی حسین خان از طرف باغشمال به قسئون روس حمله بردند و می کشند و کشته می شدند. کسروی می نویسد یکی از سران مجاهدین می گفت آن روز جنگ نبود بلکه یک صحنه کشت و کشتار بود.

تلفات روسها در آن روز به مراتب از مجاهدین بیشتر بود و علت هم این بود که این مجاهدین مدت یکسال در این شهر جنگیده بودند و تمام رموز کار را می دانستند و از پیچ و خم کوچه‌ها و پشت بامها برای کشتار دشمن استفاده می کردند.

اسد آقاخان با دسته‌ای از مجاهدین با یک سنگر روسها که در خانه محکمی بنا شده بود و دارای مسلسل بود روبرو شدند و با دادن تلفات و مقاومت دلیرانه آن سنگر را تسخیر نمودند و روسها را مجبور به تخلیه و فرار کردند در این زدو خورد چند نفر صاحب منصب جزء و یک صاحب منصب بلندرتبه روس کشته شد، مجاهدین بک شصت

تیر با چند قبضه تفنگ و مئداری فشنگ بدست آورده راه ارگ دولتی را که از طرف روسها شدیداً محاصره شده بود پیش گرفتند یکی از مجاهدین می گفت که پس از منهدم کردن سنگر مذکور ما بسهولت می توانستیم قنصلخانه روس را که مجاور آن بود اشغال کنیم ولی احتیاط را از دست ندادیم و نخواستیم کاری بکنیم که بهانه تازه ای بدست روسها بدهیم و گفته نشود که محلی که برطبق قوانین بین المللی مصون از تعرض است با زور اشغال کرده ایم.

ناگفته نماند که هرگاه نگارنده وقایعی که در آن زمان در تبریز پیش آمد بگفته عده ای از آزاد مردان و مشروطه خواهان معروف آذربایجان استناد نموده ام این است که اکثر آنها در چندین دوره مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته اند و نگارنده شرافت همکاری با آنها را داشتم و الفت و دوستی محکمی میان ما برقرار بود و به صحت آنچه که می گفتند ایمان دارم و بهمین جهت آنچه را که در این صفحات از قول آنان نقل می کنم برای من سندیت دارد.

مردم تبریز بخوبی احساس کرده بودند که وارد در کارزاری شده اند که عاقبت آن بی نهایت تاریک و خطرناک است و جنگ میان مردم بک شهر با دولتی که میلیونها قشون منظم در اختیار دارد و در موقع لزوم بیش از تمام جمعیت ایران می تواند سرباز وارد میدان کارزار کند خودکشی و انتحار است ولی چه می شد کرد زورگویی و بیدادگری روسها بجایی رسیده بود که دیگر تحمل آن برای مردم غیرممکن بود و احساسات بطوری روح آنها را تسخیر کرده بود که خواهی نخواهی خود را در غرقابی که پایان آن فنا و نیستی بود فرو بردند و در جنگی که در حقیقت بر آنان تحمیل شده بود و شکست در آن قطعی بود وارد شدند.

اگرچه امیرحشمت عقیده داشت که اگر مردم تبریز مرعوب و وحشت زده نشده بودند و همان روحیه ای را که در انقلاب صدز مشروطیت داشتند از خود نشان می دادند حریف را اگر به زانو در نمی آوردند مجبور به صلح و سازش می نمودند ولی آنچه مسلم است این ادعای امیرحشمت که خود از کسانی بود که این آتش را دامن زد صحیح نیست و سقوط تبریز یا بهتر بگوییم از میان رفتن آذربایجان و خاتمه مشروطیت و آزادی بدست قشون جبار روس مسلم و غیرقابل اجتناب بود.

کسروی می نویسد هر کس به خواهد مردانگی را ببیند باید آن روز در تبریز باشد و ببیند که چگونه مجاهدین می کشتند و کشته می شدند و جلو می رفتند.

روسها ارگ دولتی را تنگ محاصره کرده بودند و قسمت مهم آن را به تصرف در آورده بودند و از نقاط مرتفع مهاجمین را زیر آتش گرفتند مجاهدین بدون پروا کوجهای

اطراف ارگ را اشغال کردند و خانه‌هایی که از نظر استراتژیک ارزش داشت تصرف کردند و با از جان‌گذشتگی به جنگ پرداختند پس از چند ساعت جنگ خونین مجاهدین علی‌قاپو را تصرف کردند و یک دسته به طرف بانک روس سرازیر شدند و با وجود مقاومت شدیدی که قشون روس مستحفظ بانک از خود نشان می‌دادند آن مرکز مهم را اشغال کردند و روسها را از آن محل بیرون راندند.

ناگفته نماند که در این جنگ یک دسته از قزاقهای ایرانی که روسها به کمک خود وارد کارزار کرده بودند چنان تحت تأثیر جانبازی مردم تبریز قرار گرفتند که به روسها پشت کرده و به مجاهدین ملحق گشتند و در فتح ارگ دولتی و بانک دوش بدوش مجاهدین جنگیدند.

معین‌الرعا می‌گفت روسها شهربانی را تصرف کرده و در روی بلندبها پناهگاه‌هایی بنا کرده بودند و با کمال سرسختی از آن محل محافظت می‌کردند یک دسته از مجاهدین برای تصرف شهربانی هجوم بردند و در اندک زمانی آنجا را در محاصره درآوردند و روسها را تحت فشار گذازدند که چاره‌ای جز تسلیم و یا کشته شدن نداشتند زیرا راه فرار به آنها بسته شده بود ولی چون مجاهدین نمی‌خواستند آنها را بکشند و مایل بودند آنان را خلع اسلحه نمایند بوسیله رجب‌سرای که زبان روسی می‌دانست به آنها تکلیف کردند تسلیم بشوند ولی روسها بجای قبول این پیشنهاد رجب را هدف گلوله قرار دادند و او را از پا درآوردند.

این عمل روسها مجاهدین را بغایت عصبانی کرد و با بی‌پروایی به جنگ پرداختند و شهربانی را تصرف کردند و تمام سربازان روس را به قتل رسانیدند.

بلوری که یکی از سران مجاهدین بود و با امیرحشمت قدم‌بقدم می‌جنگید در فتح شهربانی شجاعت بی‌نظیری از خود نشان داد حاجی میرزا علی‌نقی گنجه‌ای نقل می‌کرد من با چند نفر از اعضای انجمن ایالتی در منزل امان‌الله میرزا کفیل ایالت جلسه داشتیم و در اطراف آن روزگار سیاه تبادل نظر می‌کردیم و راه چاره بدست نمی‌آوردیم زیرا روسها با خشم و غضب می‌خواستند حکومت خودمختاری خود را در آذربایجان استوار کنند و مجاهدین هم بدرجه‌ای تحت تأثیر احساسات قرار گرفته بودند که به حرف کسی گوش نمی‌دادند از تهران هم کاری ساخته نبود و فقط دولت پی‌درپی دستور می‌داد که دست از مقاومت کشیده راه تسلیم بگیریم.

قنسول انگلیس هم که متحد روسها بود عملیات بیرحمانه روسها را در آذربایجان مجاز می‌دانست، و بجای آن که پا در میان نهد و واسطه صلح و صفا بشود ما را به تسلیم و تمکین در مقابل قشون جرار روس اندرزمی‌داد.

جریان زد و خوردها کم و بیش به ما می‌رسید. ناگاه زنگ تلفن بصدا درآمد و امیرحشمت با شغف و شادی به ما اطلاع داد که مجاهدین شهربانی را تصرف کردند و

تمام افراد سرباز روس را که متجاوز از پنجاه نفر بودند به قتل رسانیدند. بدون شک اندیشۀ عاقبت کار این خبر بجای آن که ما را خوشحال بکند بغایت مضطرب و نگران ساخت و دیگر تردید برای روزهای سیاهی که در پیش داشتیم در دل ما باقی نگذارد.

روسها کاروانسرای محمداف را که در مرکز شهر تبریز است و محل مستحکمی است سربازخانه کرده بودند و در آنجا چند صد نفر سرباز روسی سکنی داشتند و برای ارتباط با باغشمال که محل تمرکز قشون روس بود خیابانهای میان این دو محل را اشغال کرده و قراولخانهها احداث نموده بودند، مجاهدین عصر همان روز به طرف کاروانسرای مذکور هجوم بردند و از سه طرف آن محل مستحکم را محاصره کردند و بجنگ پرداختند روسها با کمال شدت مقاومت می کردند و با بکاربردن مسلسل به قشون مهاجم تلفات زیاد وارد آوردند و همان موقع که آتش کارزار به شدت شعله ور بود یکی از سرسلسه مجاهدین موسوم به مشهدی محمد عمواعلی با چند صد نفر مجاهد از سرخاب بیاری مهاجمین شتافت و با مردانگی در جنگ شرکت کرد و طولی نکشید که کفۀ ترازوی جنگ بفع مجاهدین رویه سنگینی گذارد و قشون روس با دادن تلفات بسیار راه فرار پیش گرفتند و خود را به باغشمال رسانیدند. یکی از مطلعین می گفت تلفات روسها در این جنگ از صد نفر متجاوز بود.

در همین روز جنگ سختی میان مجاهدین بسرکردگی کربلا حسین آقا شنگچی در میدان کاه فروشان و پل آجی در گرفت و تلفات زیادی به طرفین وارد شد ولی عاقبت مجاهدین فاتح شدند و روسها فراری گشتند.

حاجی میرزا آقاقرشی می گفت در آن روز مجاهدین با شجاعت و مردانگی بی نظیری با روسها جنگیدند و در تمام نقاط فاتح شدند و رعب و ترس در مقابل قشون روس که از حیث اسلحه بر مجاهدین برتری داشتند از خود نشان ندادند.

تلگراف کفیل ابالت آذربایجان به وزارت قشون: «شب ۲۹ عده ای سرباز روسی به اسم سیم کشیدن قصد رفتن روی بام عمارت نظمیۀ را می نمایند ماسورین نظمیۀ مانع می شوند سربازان روسی دونفر از نگهبانان را از پای درمی آورند صبح امروز عده ای سرباز روسی نظمیۀ را محاصره کرده و آنجا را اشغال می کنند سپس دسته های قشون روس به طرف ارگ دولتی می روند و آنجا را محاصره می کنند و هر که را که می بینند زخمی کرده لخت می کنند.»

فردای آن روز پس از جنگهای خونینی روسها از شهر رانده شدند و امیر حشمت با مجاهدین در ارگ دولتی مستقر گردیدند، مجاهدین نویران در آن روز رشادت بسیار کردند.

دکتر زین العابدین نام که یکی از مشروطه خواهان بود برای نجات مجروحین یک سریشخانه سیار ایجاد کرد و صدها کسانی را که مجروح شده بودند بستری نمود و در زخم بندی و علاج آنان سعی بسیار نموده حتی چند نفر از سربازان روسی را که مجروح شده بودند و روسها نتوانسته بودند آنها را به باغشمال ببرند با شفقت در سریشخانه تحت معالجه قرار دادند و از مهربانی نسبت به آنها دریغ نکردند.

بلوری که ریاست یک دسته از مجاهدین را داشت در کمک به مجروحین و معلولین مساعی بسیار به کار برد و جان عده ای را از مرگ حتمی نجات داد.

امروز پنجشنبه اول صبح جنگ میان قشون روس و مجاهدین در گرفته و در این ساعت که غروب نزدیک است طرفین با توپ و تفنگ با هم می جنگند عده تلفات معلوم نیست، برای علت این پیش آمد باتفاق ناظم الملک به قنصلخانه روس

گزارش کار گزار
آذربایجان به وزارت
خارجه

رفتیم قنصل روس گفت چند نفر سرباز روسی برای وصل کردن سیم به نظمیه می روند از طرف مأمورین به آنها حمله می شود سربازان روسی هم دو نفر را می کشند سپس عده ای سرباز روسی برای گشت به بازار می روند ولی از طرف مأمورین نظمیه مورد حمله قرار می گیرند من به قنصل گفتم که به فرمانده قشون روس دستور بدهد که دست از جنگ بکشند تا به موضوع رسیدگی شود او جواب داد اول باید نایب الایاله مجاهدین را بدون فوت وقت خلع سلاح کند و منهدم می گویم روسها دست از جنگ بکشند.

از آنجا به انجمن ایالتی رفتیم و موضوع مذاکره با قنصل روس را به اطلاع انجمن رسانیدیم اعضای انجمن پس از استورت به قنصل روس جواب دادند که چون شهر در حال جنگ و محاصره است اقدام به خلع سلاح مجاهدین ممکن نیست تقاضا داریم به قشون روس دستور داده شود که دست از جنگ بکشند و بمحض آن که زد خورد خاتمه یافت ما بفوریت اقدام به خلع سلاح مجاهدین خواهیم کرد و بغیر از قوه انتظامی به دیگری اجازه حمل اسلحه نخواهیم داد. ولی از طرف روسها جوابی به انجمن داده نشد.

روز جمعه سی ام ذیحجه ۱۳۲۹ هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که جنگ با شدت آغاز گردید و از باغشمال روسها شهر را زیر آتش توپخانه گرفتند و ازارگ دولتی که بتصرف مجاهدین درآمده بود چند توپ به غرش درآمد و باغشمال را گلوله باران کردند کلیه قشون روس باستانی نهبانان قنصلخانه در باغشمال متمرکز شده بودند و خود را با توپ و تفنگ و نارنجک برای جنگ نهایی و تصرف شهر آماده می نمودند.

مجاهدین هم که شهر را بتصرف درآورده بودند به طرف باغشمال روانه شدند و

در جنگ سختی که در کوچه و نواحی اطراف باغ مذکور در گرفت عده‌ای از مسلمانان قوه باغی که به روسها پیوستگی داشتند از انجمن تقاضا کردند که به آنها اسلحه داده شود تا در راه حق با روسها بجنگند و جمعی از مستبدین دوجی هم که تا این زمان با مشروطه خواهان دشمنی می کردند برای نجات وطن تقاضا نمودند دوش بدوش مجاهدین وارد کارزار بشوند.

مطلعین از جنگهای تن‌بشن که میان افراد قشون روس و ایرانیان پیش آمد داستانهای شگفت‌انگیزی نقل می کنند که شرح آن از حوصله این کتاب خارج است و نیز از جنایات و بی‌رحمی‌های روسها نسبت به زن و فرزند و خانه و لانه مردم بیگناه حکایت‌هایی می‌گویند که ذکر آن جز تأسف و تأثر فایده‌ای ندارد این است که از شرح آن وقایع صرف‌نظر کرده بذکر حوادث و بدبختی‌هایی که از آن پس پیش آمد می‌پردازیم.

شب اول ماه محرم ۱۳۳۰ قسول انگلیس و قسول فرانسه به قسولخانه روس رفتند و برای متار که جنگ با زمامداران روسی مذاکره کردند ولی مساعی آنها به نتیجه نرسیده و فردا صبح پیش از طلوع آفتاب توپها از باغشمال بنای آتش فشانی را گذاردند و شهر تبریز را زیر گلوله گرفتند چون هدف توپخانه روسها ارگ دولتی بود خانه‌هایی که در میان باغشمال و ارگ واقع شده بودند خرابی بسیار دیدند و مردم آن سامان برای حفظ جان خود خانه و اثاثیه خود را گذارده راه‌فرار پیش گرفتند ناگفته نماند بواسطه بستن دکاکین و بازارها و وارد نشدن سواد مورد احتیاج، مردم دچار سختی معاش شدند و آثار قحطی و کمی خواروبار در شهر همه را نگران کرده بود.

در این روز سربازان روس بیش از روزهای گذشته بی‌رحمی از خود نشان دادند و بدون پروا دست به کشتار سردمان بی‌اسلحه و بیگناه که در خانه‌های خود مخفی شده بودند زدند و صدها خانه را خراب و ویران نمودند و سکنه آنها را قتل عام کردند گفته می‌شد چندین زن را که مشغول پختن نان بودند در تنور انداختند.

در آن روز جنگهای سختی در نقاط مختلف شهر میان مجاهدین و سربازان روسی در گرفت و تلفات سنگین به طرفین وارد آمد مخصوصاً در محله ارمنستان که نعش صدها نفر کشته و مجروح در کوچه و خیابانها دیده می‌شد.

معین‌الرعایا که یکی از مشروطه خواهان نامی بود نقل می‌کرد روسها به خانه ختاییان که یکی از محترمین شهر بود و عمارت مفصل و باغ با شکوهی داشت حمله بردند و هر کس را که یافتند کشتند، زنها و بچه‌ها بناچار در زیرزمین بزرگی پناهنده شدند روسها به طرف زیرزمین حمله بردند و تمام افرادی که گردهم جمع شده بودند و وحشت زده گریه می‌کردند و عده آنها از بیست نفر مستجاوز بود کشتند سپس خانه را آتش زدند و در نتیجه آتش گرفتن آن عمارت مجلل چندین خانه اطراف آتش گرفت و

حریق مدهشتی قسمت مهم شهر را طعمه خود قرار داد.

« امروز سه ساعت به غروب مانده شروع شلیک را از ارمنستان، قزاقها و سالداتها گذاردند هر کس را ببینند می‌زنند و مجروح ۲ محرم - تلگراف
 ایالت آذربایجان به تهران می‌کنند اینک سربازان روسی وارد خانه‌ها می‌شوند و زن و بچه مردم را می‌کشند بواسطه قطع رابطه قسول را نمی‌توانم ملاقات کنم اینک چاره‌ای جز دفاع نیست.»

روزی که شبیه دوم محرم مجاهدین کوشش کردند که باغشمال را که محل تمرکز قشون روس بود تصرف کنند و در نتیجه ریشه روسها را از شهر بکنند و شاید اگر جنگ با همان حرارت و شوری که از طرف مجاهدین شروع شده بود تعقیب می‌شد به نتیجه می‌رسیدند و باغشمال را بتصرف درسی آوردند ولی دو عامل مهم که هر یک در شکست مجاهدین اثر بسیار داشت مانع از پیشرفت جنگ و تصرف باغشمال گردید.

اول پی‌درپی از تهران به نایب‌الایاله و انجمن ایالتی و مستفیدین تلگراف می‌شد که اسلحه را کنار گذاشته دست از جنگ بکشند و قسول روس هم باتفاق نایب‌الایاله به‌خانه مرحوم ثقة‌الاسلام رفت و از او تقاضا نمود که به مجاهدین دست‌بردهد که دست از جنگ بکشند و بیش از این موجب خشم و غضب دولت امپراطوری نگردند و ضمناً وعده می‌داد که پس از امنیت مزاحم کسی نخواهند شد و با مردم ناری نخواهند داشت

دوم علت حقیقی شکست مجاهدین این بود که از طلوع این کشمکش و جنگ که فقط تأثر و احساسات مجاهدین موجب ظهور آن شده بود مردمان فهمیده و عاقل که اکثر مردم تبریز بخوبی می‌دانستند که دست به کاری زده‌اند که موفقیت در آن نه فقط مشکل است بلکه محال است و قدم در راهی گذاشته‌اند که هرگامی که پیش می‌رود به غرقاب و فنا نزدیکتر می‌شود.

بعبارت دیگر یک‌هفته چند هزار نفری مجاهد و یک شهر محصور با نداشتن اسلحه و فشنگ کافی با یک دولتی که در روز کارزار قادر است که بیش از جمعیت ایران سرباز به میدان جنگ بفرستد روبرو و طرف شده‌اند.

فرضاً آنچه قشون در باغشمال بود از میان می‌بردند طولی نمی‌کشید که چندین برابر قشون تازه نفس وارد می‌شد.

بعلاوه ساعت بساعت به تبریز خبر می‌رسید که دسته‌دسته افواج روس با توپ و مسلسل از سرحد گذشته راه تبریز را در پیش گرفته‌اند و بزودی تمام اهل شهر را از بزرگ و کوچک قتل عام خواهند کرد، این حقیقت بینی و ترس مردم تبریز سبب شد که بنای انتقاد و بدگویی را از مجاهدین بگذارند و بجای تشویق و تحریص آنها در جنگ

با دشمن اسلحه آنها را کند کنند و دل آنها را سرد نمایند.

همانطور که گرمی دل سبب قوت بازو می شود سردی دل بازوهای توانا را از کار می اندازد این حدت و حرارت و شهامتی که مجاهدین در روز اول از خود نشان می دادند در نتیجه عدم رضایت مردم از تعقیب جنگ و شدت بیم و ترس از وحشیگری های روسها و قتل و غارت بیگناهان پای مقاومت مجاهدین را سست کرد و در میان خود آنها هم اختلاف نظر پیدا شد بعضی می گفتند کاریست که پیش آمده و چاره از دست رفته باید تا آخرین نفس ایستادگی کرد و آنقدر که ممکن است از دشمن کشت و بردانه در میدان کارزار جان داد.

جمعی دیگر عقیده داشتند که چون راه فتح و فیروزی مسدود است نباید بیش از این سبب خونریزی و خسارت جان و مال مردم را فراهم کرد و باید اسلحه را کنار گذارد و خود را به کناری کشید.

ناایدی و رعب چنان بوجود زعمای ملت و اعضای انجمن مستولی شده بود که حتی ثقة الاسلام و امان الله میرزا که در روز اول به مجاهدین اجازه دادند در مقابل تجاوزات روسها دفاع کنند فریاد دست از جنگ بکشید بلند کردند و مجاهدین را به زمین گذاردن اسلحه مجبور نمودند.

می گویند مرحوم ثقة الاسلام در روز آخر که خبردار شد چندین فوج تشون روسی وارد سرحد شده چنان آشفته حال بود که در حضور جمعی از سران مجاهدین عمابه اش را به زمین زد و فریاد کرد این جنگ و مقاومت و ایستادگی آذربایجان را بر باد خواهد داد.

شک نیست که روسها از روز نخست خیال تصرف آذربایجان را داشتند این جنگ را پیش آوردند و چون به مقصود خود رسیدند، کردند آنچه را که در تاریخ نظیر آن خوانده نشده و هرگاه جنگ اول جهانی پیش نیامده بود آذربایجان برای همیشه از دست رفته بود و روسها پس از چندی داسنه نفوذ و قدرت خود را توسعه می دادند و نیمی از ایران را که برطبق قرارداد ۱۹۰۷ بنام منطقه نفوذ خود می خواندند رسماً تصرف می کردند و ضمیمه روسیه می نمودند.

بیرون رفتن مجاهدین از شهر

در جلسه‌ای که با حضور ثقة‌الاسلام، سیدالمحققین، شاهزاده امان‌الله میرزا، قنسول روس و قنسول انگلیس تشکیل یافت موافقت نمودند که مجاهدین خلع سلاح شده و به هر طرف که می‌خواهند بروند و کسی مزاحم آنها نشود.

برطبق این موافقت نامه از طرف زعمای ملیون به مجاهدین ابلاغ شد که دست از جنگ بکشند اگرچه امیر حشمت و سایر رؤسای مجاهدین آماده برای قبول این پیشنهاد نبودند و می‌گفتند روسها به عهد و وعده خود وفا نخواهند کرد برجان و مال ما و کسان ما و سایر مشروطه خواهان که کینه آنها را دردل دارند و نام آنها درلیست سیاه دشمنان روسیه ضبط شده ترحم نخواهند کرد ناچار شدند در مقابل خواسته مردم وحشت زده تبریز تسلیم شوند و علیرغم عقیده و میل خود از شهر بیرون روند.

روز سوم محرم پس از عقد قراردادی که در بالا به آن اشاره کردیم قنسول روس برای ابلاغ قرارداد مذکور به فرمانده قوای روس که در باغشمال سکنی داشت رهسپار محل مذکور گردید و چون مجبور بود از میان دسته‌های مجاهدین حرکت کند بناچار یک بیرق سفید در جلو کالسکه اش نصب کرد و یکی از بستگان ثقة‌الاسلام را هم با خود در کالسکه نشانده و بدین وضع از میان صفوف و سنگرهای مجاهدین گذشت.

شخصی که با قنسول همراه بود نقل کرد که قنسول روس خونسردی و دلیری و شهامت مجاهدین را ستایش می‌کرد و آنها را سردان شجاع و از جان گذشته و دارای انضباط می‌پنداشت.

روز چهارم محرم در منزل سیدالمحققین جلسه‌ای از رؤسای مجاهدین و اعضای انجمن تشکیل شد و پس از گفتگوی بسیار عده‌ای از مجاهدین اسلحه خود را تسلیم نمودند و عده دیگر اعلام داشتند که شهر را ترک خواهند کرد امان‌الله میرزا همان روز به عمارت ایالتی رفت و به رفق و فتق اسور پرداخت از بخت بد اغلب مجاهدین بینهایت فقیر و تهی دست بودند و قادر به تهیه وسایل مسافرت نشدند و مجبور شدند در شهر بمانند و به دست دشمن پیمان شکن و بیرحم کشته شوند.

بار دیگر سپاه‌دلت‌ترین و اهریمن‌ترین افراد بشر با در صحنه خونین آذربایجان گذارد و لکه‌ای به‌دامان ایران و ایرانیت وارد آورد که با آب زمزم هم شسته نخواهد شد.

صمدخان شجاع الدوله

در همان روزی که سرنیزه قشون اجنبی تقدیرات مردم تبریز را در دست گرفت و یا بهتر بگویم تقدیرات آذربایجان محول به سرنیزه قشون روس شد جماعتی از مستبدین و طرفداران محمدعلیشاه که در تمام دوره انقلاب با روسها سروکار داشتند و آلت دست آنها بودند و به نفع اجنبی به مملکت خود خیانت می‌کردند پس از بیرون رفتن مجاهدین از سوراخ‌های بیرون آمدند و آشکار شدند و راه باغشمال را که محل فرماندهی روسها بود پیش گرفتند و گفته می‌شد که معاریف آنان در جلساتی که میان قنسول روس و فرماندهان قشون روس راجع به اسیر تبریز منعقد می‌شد حضور پیدا می‌کردند و مورد مشورت قرار می‌گرفتند و چون روسها بر طبق قراردادی که با انگلیس‌ها بسته بودند و در مقابل ملل آزاد دنیا نمی‌توانستند یک نفر حاکم روسی برای تبریز انتخاب نمایند با مشورت با همین ایرانیان بدتر از هر اجنبی موافقت کردند مردی را که از هر اجنبی اجنبی‌تر بود و از هر روسی روس‌پرست‌تر بود و از هر دشمنی دشمن‌تر بود به تبریز بیاورند و اختیار جان و مال مردم آن شهر را به دست او بسپارند آن مرد صمدخان شجاع الدوله بود. و شما ای خوانندگان این تاریخ پس از آنچه این مرد اهریمن منش به مردم آزادی خواه تبریز کرد با نگارنده هم‌قیده و هم‌داستان خواهید شد که اگر روسها در تمام ایران به جستجوی پرداختند از این مرد شقی‌تر پیدا نمی‌کردند.

عده‌ای از معاریف مستبدین و روس‌پرستان به باسمنج که شجاع الدوله در آنجا سکنی داشت شتافتند و او را دعوت به ورود به شهر کردند ولی او جواب داد که من و روسها با مردم تبریز شرایطی داریم که قبلاً باید در اطراف آن گفتگو شود و مورد قبول قرار گیرد تا به شهر بیایم و برای آنکه شرایط خودش را که همان شرایط روسها بود به اطلاع مردم تبریز برساند اساسی بیست و پنج نفر از معاریف مستبدین از آن جمله چند نفر از علما و تجار و اعیان را به آنها داد تا به آنان ابلاغ شود که همگی به باسمنج آمده و شرایط مذکور را استماع نموده مورد قبول قرار بدهند.

در اینجا از نظر حقیقت‌گویی و صحت در تاریخ‌نویسی ناگفته نمی‌گذارم که جماعتی از مشروطه‌خواهان هم به خیال این که هر چه باشد شجاع الدوله ایرانیت و اگر دشمن مشروطه و مشروطه‌خواهان است دشمن ایران و وطن خود نیست با عقیده مستبدین هم‌داستان شدند و به ملاقات او شتافتند یکی از آن سرده‌های مشروطه‌خواه بنام یوزباشی تقی گفته بود حال که باید ما کشته شویم بهتر است به دست یک ایرانی کشته شویم تا به دست روسها پس از آن که یوزباشی تقی با صمدخان روبرو شد بی‌پروا گفت آمده‌ام که تو مرا با دست خودت بکشی ولی نگذاری زنان و اطفال شهر تبریز

به دست سربازان روسی بیفتند قسول روس هم بوسیله متنفذین روس پرست دسته دسته مردم شهر را به باسمنج روانه می کرد تا از شجاع الدوله تقاضای سرپرستی مردم تبریز را بنمایند.

دو نفر از طرف انجمن ایالتی بنام میرزا جعفر و آقاسید محمد مأسور شدند به باسمنج بروند و با شجاع الدوله ملاقات کنند و پیام انجمن را که حاکی بر این بود که اینک کار سخت و باریک شده و خطر خارجی آذربایجان را تهدید می کند مصلحت در این است که مردم آذربایجان با هم متحد و متفق گشته و سعی کنند امور بطور رضایت بخشی سرانجام یابد و اختلافات گذشته را کنار گذاشته حفظ استقلال ملک و ملت را وجهه همت خود قرار بدهند ولی جواب های سربالا و مبهم شجاع الدوله که از خیالات درونی او سرچشمه می گرفت آنها را ناامید کرد و بدون اخذ نتیجه به شهر مراجعت کردند.

همان روز یکی از ملاهای مستبد به مسجد جامع رفت و جماعتی را گرد خود جمع نمود و پس از آن که شمه ای از مفاسد مشروطه بیان کرد گفت تکلیف همه ما است که بطور اجتماع به باسمنج برویم و از شجاع الدوله تقاضا کنیم به شهر بیایند و سرپرستی مردم آذربایجان را عهده دار گردند.

جمعی از همین طبقه به عالی قاپور رفتند و شاهزاده اسان الله میرزا را بجبر از اطاقش بیرون آوردند و به او گفتند باید باتفاق به باسمنج برویم و شجاع الدوله را با احترام و اکرام به شهر بیاوریم ولی شاهزاده اسان الله میرزا به تقاضای آنها تن در نداد و از دست آنها در گوشه ای منزوی شد.

مجتهد معروف در حالی که به الاغ سفیدی سوار بود و هزارها الواط و اشراز مستبد دورش را گرفته بودند برای کشتن اعضای انجمن ایالتی به طرف انجمن رفت ولی اعضای انجمن پیش از ورود آنها فرار کردند اشراز اول بیرق ملی را از سر در انجمن پایین آورده پاره کردند و سپس دست به غارت زدند و آنچه بدست آوردند شکستند و خرد کردند و بردند چون غروب آفتاب نزدیک بود مجتهد از رفتن به باسمنج صرف نظر کرد و چند نفر از خواص خود را نزد شجاع الدوله فرستاد و موافقت و خدمتگذاری خود را بوسیله آنان ابلاغ نمود.

مجاهدین بی سروسامان چون کلاف سردرگم در گوشه و کنار شهر دور هم جمع می شدند و راه چاره می اندیشیدند جماعتی که وسیله مسافرت داشتند مصمم به حرکت بودند ولی اکثر مجاهدین قادر به حرکت نبودند و برای روز توشه و خرجی نداشتند عده مجاهدین بیش از سه هزار نفر بود در میان این سه هزار نفر شاید در حدود صد نفر اسب و وسایل مسافرت داشتند ولی دیگران در تنگدستی زندگی می کردند جمعی از آنها عیال و اولاد

داشتند و کسی نبود کفالت بخارج و زندگانی آنها را بنماید، بناچار خطر سرگ را استقبال کردند و برای سرپرستی و تأمین نان زن و فرزند خود در شهر ماندند. بعضی از ساده لوح ها می گفتند روس ها به ما قول داده اند در صورتی که اسلحه را کنار بگذاریم و به کسب کار خود مشغول بشویم به ما کاری ندارند و ما را آسوده خواهند گذارد.

در آن روز، بلوری برای جمع آوری مجاهدین کوشش بسیار کرد و به آنها گوشزد نمود که به قول روس ها و شجاع الدوله نمی توان اطمینان داشت و ماندن در شهر برای شما خطر حتمی و قطعی دارد حتی با زحمت به مالاران رفت و با حسین خان که سردسته مجاهدین آن نقطه بود ملاقات کرد و به او تکلیف کرد که باتفاق از شهر بیرون بروند ولی آن مرد پاک دل جواب داد شجاع الدوله به ما تأمین داده و یقین دارم نقض عهد نخواهد کرد و آبروی خودش را حفظ خواهد کرد.

در همین روز طرفین به جمع آوری کشتگان که نعشستان در کوچه و خیابانها افتاده بود پرداختند و زد خوردی روی نداد فقط روس ها چند خانه را غارت کردند و عده ای را دستگیر و به باغ شمال بردند.

ثقة الاسلام کوشش بسیار بکاربرد که صلح و صفایی میان طرفین بوجود بیاورد ولی تمام مساعی او بی نتیجه ماند و روس ها و شجاع الدوله و سران مستبدین تصمیم داشتند که انتقام قیاسی که مردم تبریز در راه آزادی و مشروطه کرده بودند بگیرند و سران آن نهضت عظیم را که در لیست سیاه روس ها بود از میان ببرند. فردای این روز سه لشکر مجهز روسی که از ایروان و تفلیس حرکت کرده بود وارد تبریز شدند.

عصر روز چهارم محرم با این که در حدود بیست و چهار ساعت می گذشت که مجاهدین اسلحه را کنار گذارده و دست از جنگ کشیده بودند ناگهان تویهای سنگین از طرف باغ شمال به صدا درآمد و عمارت علی قاپور را زیر آتش گرفتند، بیچاره اسان الله میرزا که تا آن ساعت بکار خود مشغول بود و برای آسایش مردم کوشش می کرد بناچار عالی قاپور ترک کرد و برای علت این عهد شکنی از طرف روس ها به قنسول خانه روس رفت ولی از ملاقات قنسول نتیجه ای نگرفت و با او بخشونت رفتار شد. و چون دیگر محل امنی برای زیستن نداشت و جان خود را در خطر می دید بناچار به قنسولخانه انگلیس رفت و در آنجا متحصن شد.

شلیک توپ از طرف قشونی که تازه از قفقاز وارد شده بود تا غروب دوام داشت و خسارت بسیاری به خانه های مردم وارد آورد.

شب پنجم محرم شهر تبریز در یک سکوت سرگ آسایی فرورفته بود در هزارها خانه که مردان خود را از دست داده بودند و یا خانه های آنها خراب و ویران و غارت

شده بود صدای ناله و گریه بلند بود، مردم بواسطه بسته بودن دکا کین و بازارها کمتر مواد مورد احتیاج خود را بدست می آوردند اکثر مجاهدین که وسیله فرار نداشتند با ترس و لرز در گوشه و زوایا مخفی شده بودند و آنهایی که وسیله داشتند شهر را ترك کردند.

حکومت سرنیزه روس در شهر فرسانروایی می کرد و سربازان روس در خیابانها قراول و چاتمه گذارده بودند و هر کس را که می دیدند لخت می کردند و کتک می زدند اعضاء انجمن همگی پراکنده و مخفی شده بودند امیرحشمت با یک عده از مجاهدین در ششکلان دورهم جمع شده و وسیله حرکت خود را به محلی که خود آنها هم نمی دانستند فراهم می کردند.

چند نفر از مشروطه خواهان معروف برای کسب تکلیف به خانه ثقة الاسلام رفتند مشارالیه از ملاقات قنصول روس برگشته بود و بی نهایت مضطرب و دلشک بود و می گفت از دیروز که افواج تازه از روسیه وارد شده لحن گفتگو و مذاکرات روس ها بکلی تغییر کرده و بنای خشونت و سختی را گذارده اند و باید منتظر روزهای سخت و بدبختیهای گوناگون بود.

ثقة الاسلام به آنان توصیه کرد که تا فرصت از دست نرفته از شهر بیرون بروند و کسروی می نویسد یگانی و امیرخیزی از ثقة الاسلام سوال کردند شما چه خواهید کرد جواب داد من کار خود را بخدا می سپارم.

کسانی که به منزل ثقة الاسلام رفته بودند نگران و پریشان حال به ششکلان رفتند و امیرحشمت و یارانش را که مشغول تهیه مسافرت بودند ملاقات نمودند و موافقت کردند که همگی شهر تبریز را ترك گویند برای این که هرگاه در طول مسافرت با قشون روس و یا بستگان شجاع الدوله روبرو بشوند بتوانند از خود دفاع کنند، چند نفر از مجاهدین را به ارگ دولتی که مخزن اسلحه مجاهدین بود فرستادند و مقداری تفنگ و فشنگ بار اسب های توپخانه نموده با خود آوردند و در نیمه شب از شهری که شش سال با کمال رشادت در مقابل استبداد و روس ها جنگیده بود بیرون رفتند.

چون برای بیرون رفتن از شهر باید از روی پل آجی عبور کنند و پل در دست روس ها بود بناچار گذاری پیدا کرده و به رودخانه زدند ولی عبور آنها از رودخانه از نظر محافظین روسی پوشیده نمانده و آنان را زیر آتش توپ و تفنگ گرفتند دو نفر از مجاهدین سواره را آب برد ولی سایرین با این که زیر گلوله روسها قرار گرفته بودند جوانمردانه در زیر آتش توپ و تفنگ رفقای مغروق خود را نجات دادند و راهی را که با مشورت یکدیگر انتخاب کرده بودند در پیش گرفتند.

برای جاویدان ماندن نام کسانی که سه روز با قشون روس جنگیدند و صدها نفر از آنها را به خاک هلاک انداختند و بناچاری وطن را ترك کرده راه دیار دیگری را

پیش گرفتند به ذکر نام چند نفر از معارفشان مبادرت می‌نمایم:

امیرحشمت، بلوری، شهدی محمدعلی‌خان، اسدآقاخان، شهدی تقی آقاخان، غلام‌آقا، ابراهیم‌آقا، حاجی‌خان پسرعلی‌سیو، حاجی‌باباخان اردبیلی، امیرخیزی، یگانی، فارس‌الملک، صولت‌السلطان، هاشم‌خان، نصره‌الله‌خان، حسن آقا ققازلی، میرزا احمدخان رئیس کلانتری، علی‌زاده، سید کاظم یگانی، خیابانی مدیرنامه ملت، میرزا آقا، سلطان‌علی، میرزا حسن اردبیلی، آتش عزت‌روسی، بالابک، حسین‌زاده، غلام‌آقا.

در نیمه‌شب که روسها مجاهدین فراری را به توپ بسته صدای توپ تمام مردم شهر را سراسیمه از خواب بیدار کرد، دیگر تا فردا پیش از ظهر که روسها بدون سلاخه و پروا شهر را زیر آتش گرفته بودند کسی جرأت نکرد از خانه خود بیرون برود.

فردای آن روز مجدداً توپهای روسی از باسمنج به‌غرش درآمد و بدون هدف‌گیری شهر را گلوله باران کرد شدت شلیک توپ بدرجه‌ای بود که به‌چند قسولخانه هم خسارت وارد آمد و بیرق قسولخانه امریکا یا گلوله سرنگون شد، این تیراندازی از طرف یکی از افواج روسی بود که همان روز وارد شده بودند و بدون سلاخه و شاید بدون دستور فرمانده کل قوا شهر را بمباران نمودند.

همین که شهر از وجود مجاهدین خالی شد دسته‌های سرباز روسی ارگ را تصرف کردند و بیرق روس را در روی بلندترین نقاط نصب کردند عجب این است که در همان روزی که قشون تازه وارد روسیه شهر تبریز را بمباران کرد در رشت هم قشون روس شهر را زیر آتش توپخانه گرفت و به انجام همان نقشه‌ای که برای تصرف تبریز داشتند مبادرت نمودند.

جنايات روسها در رشت و انزلی

مردم رشت و انزلی برطبق همان سیرتی که از طلوع مشروطیت داشتند و همین که خطری متوجه آزادی و وطن می‌شد مردانه قیام می‌کردند، بمحض اینکه خبر التیماتوم روس‌ها منتشر شد دست از کسب و کار کشیده تعطیل عمومی کردند و در سبزه‌میدان جمع شدند و در یک میتینگ بزرگی که چندین هزار نفر در آن شرکت داشتند تنفر خود را از مظالم دولت روسیه بوسیله یک اعلامیه به‌طبع رسانیده و منتشر کردند و به هر یک از قنسولگریهای مقيم رشت و انزلی هم یک نسخه فرستادند و سواد آن را به پارلمانهای دول آزاد مخایره نمودند. شاگردان مدارس گروه‌گروه در حالیکه پرچم ایران را در دست داشتند در کوچه و بازار به‌تظاهر پرداختند و با خواندن سرودهای ملی مردم را به مقاومت دولت جابر روس تهییج می‌نمودند.

جمعی از زعمای ملت به تلگرافخانه رفتند از دولت خواستند که در مقابل زور-گویی روسها مقاومت کند و تن به پستی و تسلیم ندهد و مطمئن باشد که همانطور که در انقلاب مشروطیت ملت گیلان با فدا کردن مال و جان خود آزادی و مشروطیت را بدست آورد اینک هم برای حفظ وطن تن به مرگ می‌دهد ولی زیر بار ننگ و قبول زور-گویی‌های روسها نمی‌رود.

روزنامه‌هایی که در رشت و انزلی منتشر می‌شد و بعضی از آنها هنوز مسلک انقلابی خود را حفظ کرده بودند مقالات آتشین در تهییج مردم به پایداری و مقاومت منتشر کردند و از ملت خواستند که جملگی مسلح شده برای دفاع از وطن آماده باشند. جماعتی در مسجد جامع اجتماع نموده یک کانون مقاومت ملی بوجود آوردند و اعلام تحریم استعمال استعۀ روس را در تمام شهرها و دهات منتشر نمودند.

مردم غیرتمند هم با این که قسمت عمده احتیاجات روزانه آنها از اجناس و استعهای که از روسیه وارد می‌شد تأمین می‌گردید از خرید اجناس روسی سرباز زدند. قنسول روس نکراسف که مرد جنایت‌کار و پست فطرتی بود و حتی همکاران روسییش هم او را بی‌رحم و سنگدل می‌دانستند عده‌ای سرباز و قزاق به بازارها و اطراف

مسجد جامع فرستاد و مردم را تهدید کرد که هرگاه دست از تظاهرات برندارند و به کسب و کار خود مشغول نشوند تمام دکاکین و خانه‌های آنها را بباد یغما خواهد داد ولی مردم کوچکترین اعتنایی به این تهدیدات نکردند و همچنان با هیجان بیشتری خود را آمادهٔ مقاومت می‌نمودند.

حاجی محمد رضا کاشانی که بزرگترین فروشنده قند روسی بود در تحت تأثیر حس وطن پرستی در انبارهای قند خود را بست و معامله قند روسی را حرام کرد، روسها از این عمل حاجی مذکور که طرف معامله با او بودند و نفع بسیار از طریش می‌بردند خشمگین شدند و چند نفر را در پاسی از شب گذشته فرستادند حاجی را به قتل برسانند ولی به او دست نیافتند، نزدیک غروب غلامعلی نام که یکی از همان ماسورین بود نزدیک سبزه میدان حاجی رضا را بدست آورد و با چند گلوله او را بسختی مجروح نمود.

در همان شب در انزلی چند نفر اتباع روس به‌خانه ظهیر حضور حاکم انزلی رفته و چند زخم کاری به او زدند.

صبح فردا عزیز بیک سر کرده قشون روس با یک دسته سرباز روسی به بازار رفته و حکم داد که بازارها را باز کنند و اعلام کرد که از طرف دولت امپراطوری حافظ و مسئول امور بندر انزلی می‌باشد و هر کس تمرد کند بسختی مجازات خواهد دید.

چون به جلوی مسجد جامع که مردم در آنجا اجتماع کرده بودند رسید باز بنای تهدید را گذارد و جملاتی گفت که تحملش برای مردم آزاد منس سخت بود، نخود-فروشی که در همان نزدیکی بود چهارپایه‌ای که دم دستش بود بلند کرد و جلوی سربازان روسی بر سر عزیز بیک کوبید. عزیز بیک که بی‌نهایت خشمگین شده بود به سربازها فرمان شلیک داد و سربازها با بیرحمی میان انبوه مردم بیگناه شلیک کردند و بقولی بیست و دو نفر و بروایتی چهل نفر چون برگ‌خزان روی خاک ریختند، مردم راه‌فرار پیش گرفتند و اکثر ماسورین، دولت از طرف سربازان روسی دستگیر و محبوس گشتند.

در همان ساعات دسته تازه نفس روسی از غازیان وارد و به کشتی جنگی‌ای که در ساحل لنگر انداخته بود دستور داده شد که توپ‌های خود را میزان کرده و دهنه آنها را به طرف شهر قرار بدهند تا در صورت لزوم شهر را بمباران کنند.

در ظرف چند ساعت صدها نفر از افرادی را که به آزادی خواهی و ایران دوستی معروف بودند دستگیر و زندانی نمودند که ذکر اسامی آنها در اینجا موجب طول کلام می‌شود و تمام قوای دولتی را از سرباز و پلیس و ژاندارم خلع سلاح نمودند و رسماً اداره حکومت شهر را در دست گرفتند.

اسروز عزیز بیک با چند نفر سالدات روسی به بازار آمده و باهالی ها کمانه می گفت در همه جا قراول خواهیم گذارد. **تلگراف کارگزار**
 دیدن این وضع برای فدوی و سایر مأمورین دولت غیرقابل تحمل و ذلت است حیات مردم در اختیار روسها مانده، عاجلانه تکلیف معین بفرمایید که حکومت در انزلی با لیست تلگرافخانه را روسها تصرف کرده اند این تلگراف از رشت مخابره می شود.
تلگراف دیگر:

حفظ امنیت انزلی بدست مأمورین نظامی روس است سالداتها و رئیسشان در غازیان باغ سردار منصور منزل کرده اند چند نفر سالدات و صاحب منصب هم در انزلی در خانه های مردم منزل کرده اند کماندان روسها مهر رسمی کنده که وسط آن علامت دولت روس و اطراف با خط روسی این عبارت نوشته شده (کماندان بندرانزلی) اجازه هایی که به اشخاص داده می شود با همین مهر است.

روز ۲۹ آذر نکرانسف قنصل روس که از روزنامه هایی که در رشت بطبع می رسید بینهایت خشمگین بود با صد نفر سوار قزاق از قنصلخانه حرکت کرد و پس از آن که در خیابانها و کوچه ها خود نمایی نمود به چاپخانه عروه الوثقی که اکثر جراید ملی در آنجا بطبع می رسید رفت و پیاده شد و دستور داد تا ماشینهای چاپخانه را شکستند و آنچه اثاثیه بود بیغما بردند و چند نفر از مستخدمین را که نتوانستند فرار کنند مجروح نمودند. سپس در صدد دستگیری حاجی رضا صاحب چاپخانه که یکی از احرار بود برآمد ولی کوشش وی در این راه بجایی نرسید زیرا حاجی مذکور چون خود را در مخاطره می دید بیاری مسیور اینو قنصل مورخ و دانشمند انگلیسی در قنصلخانه انگلیسی پناهنده شده بود.

مردم گیلان مصمم بودند که مردانه برضد روسها قیام کنند و دست به اسلحه ببرند ولی تلگرافات بی دربی تهران و اندرزهای ظهیرالدوله حا کم وقت آنها را از این عمل بازداشت و مانع شد که همچون مردم تبریز در مقابل روسها دست به اسلحه ببرند.

در حقیقت قیام مردم گیلان یک نوع تظاهرات وطن پرستانه بود و برخلاف گفته روسها حتی یک تیر تفنگ هم از طرف مردم به طرف روسها خالی نشد با این که روسها برای آن که نقشه ای که در دست داشتند بهتر اجرا کنند مایل بودند که مردم گیلان با اسلحه با آنان روبرو بشوند و مثل تبریز کار به خونریزی بکشد، آنچه به تحقیق پیوسته فقط یک نفر سرباز روسی در آن گیردار کشته شده که قاتل شناخته نشد. بعد از ظهر همان روز به دستور مقامات روسی یک دسته نیرومند قشون روس مجهز